

قلعه سکوهه سیستان و نقش تاریخی آن در وقایع شرق ایران در دوره قاجاریه

دکتر مریم ابراهیمی^۱

چکیده

از قدیم الایام جلگه نسبتاً هموار سیستان بنا به موقعیت‌های خاص جغرافیایی و منطقه‌ای مورد تهاجمات داخلی و خارجی واقع می‌گردید. از این رو حکمرانان و مردم سیستان همواره اقدام به ساخت قلعه بزرگ با حصارهایی مرتفع با اهداف نظامی و دفاعی جهت پیشگیری از آسیب و حفظ جان و مالشان در برابر تهاجمات مکرر دشمنان می‌نمودند.

قلعه سکوهه یکی از قلعه مهمی است که به لحاظ چنین ضرورت‌هایی سنگ بنای اولیه آن از دوره افشاریه و زندیه گذاشته شد و در عهد قاجاریه که تخت گاه حاکمان سیستان گردید توسعه یافت. در ساخت آن از مصالح بومی با توجه به شرایط اقلیمی استفاده شده و هنر و معماری آن نیز تلفیقی از عهد صفویه و قاجاریه با رگه‌هایی از تاثیر معماری اروپایی است و نمادهای سنت بومی، ایرانی و اسلامی بیشتر نمایان می‌باشد.

در هنگامه رقابت‌های توسعه‌طلبانه دو دولت روس و انگلیس که مناطق شرقی ایران در معرض مداخلات و تهدیدات و اقدامات آنها واقع شده بود، حاکمان و مردم این منطقه به شایستگی در انجام و بازیابی هویت ملی و ایرانی خود ایفای نقش می‌نمایند؛ به ویژه در زمان ناصرالدین شاه پس از یک دوره از هم گسیختگی سیاسی، اهمیت این مطلب بیشتر نمایان می‌شود.

پژوهش پیش رو با نگرشی تاریخی و به شیوه کتابخانه‌ای با استناد به منابع مکتوب تاریخی و بهره‌گیری از تاریخ شفاهی به روش تحلیلی توصیفی نگاشته شده است.

کلید واژه‌ها: قلعه سکوهه، سیستان، ایران، سردار علی خان سرابندی، قاجاریه.

مقدمه

شرایط جغرافیای طبیعی و وضعیت جلگه‌ی نسبتاً هموار و موقعیت مرزی سیستان از عواملی است که این سرزمین را از قدیم الایام در معرض تهاجمات مکرر داخلی و خارجی قرار داده بود. حکمرانان و ساکنین سیستان برای مصون ماندن از حملات دشمن در دوره‌های مختلف اقدام به ساخت قلعه بزرگ با حصارهای بلند و معماری محکم با بکارگیری مصالح و هنر بومی و ویژگی‌های خاص می‌نمودند. نام بیش از ۶۰ قلعه که هنوز آثاری از آنها به جای مانده است در منابع دوره معاصر ذکر شده و مرکز میراث فرهنگی ۲۴ مورد را ثبت کرده است که قدمت برخی از این قلعه به دوره ساسانی و اشکانی باز می‌گردد. یکی از این قلعه که با توجه به چنین ضرورت‌هایی ساخته شده قلعه سکوه است. این قلعه با اهداف امنیتی و دفاعی در دوره‌های افشاریه و زندیه و قاجاریه ساخته شده است. بخشی از این قلعه که قدمت بیشتری دارد نمادی از هنر و معماری سنتی و بومی ایرانی- اسلامی دوره صفویه و بخش جدیدتر که مربوط به زمان قاجاریه است تلفیقی از هنر و معماری سنتی دوره صفویه و دوره قاجاریه و بومی منطقه است. تاریخ شکل‌گیری این قلعه بیانگر اوضاع سیاسی- اجتماعی منطقه است و تاریخ سیاسی آن نشانگر نقش حاکمان این قلعه در انسجام سیاسی و بازبانی هویت ملی و ایرانی به ویژه در زمان ناصرالدین شاه پس از یک دوره از هم گسیختگی سیاسی است. حوادث تاریخی این دوره نشان می‌دهد صرف نظر از دو ویژگی ذکر شده قلعه سکوه نقش مهمی در وقایع و حوادث سیاسی شرق کشور با توجه با حضور و نفوذ و دخالت دول غربی به ویژه انگلیس از جمله ماجرای هرات و تجزیه و جدایی بخشی از سیستان داشته است. در این بررسی تاریخی علاوه بر منابع مکتوب موجود، نگارنده از مشاهدات شخصی خود و اطلاعات افراد بومی و مطلع نیز بهره گرفته است. همچنین از جزوه‌های راهنمای گردشگری و پروژه مرمت سکوه منتشره مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان استفاده شده است.

موقعیت سیستان و قلعه سکوه

سکوه یکی از آبادی‌های قدیمی و «شهر عمده سیستان» در دوره قاجاریه است و سیستان امروزی بخش کوچکی از سیستان بزرگ گذشته در شرق فلات ایران است که اکنون بخش شمالی استان سیستان و بلوچستان را تشکیل می‌دهد. حدود سیستان از شمال غربی به خراسان جنوبی و از جنوب غربی به کرمان و غرب کویر لوت از جنوب به زاهدان، از جنوب شرقی به کشور

پاکستان و از شرق و شمال شرقی به افغانستان محدود می‌شود. حدود و ثغور این سرزمین پس از کمیسیون مرزی گلد اسمید (۱۲۸۹ هـ / ۱۸۷۲ م) تغییر کرد.

سکوهه که در ۲۹ کیلومتری شهرستان زابل و ۳ کیلومتری جاده زابل زاهدان واقع است؛ قلعه خشتی آن در مرکز آبادی بر روی دو تپه نسبتاً مرتفع ساخته شده است. این مکان بعد از کوه خواجه سیستان مرتفع‌ترین مکان‌ها در سیستان است. ارتفاع بلندترین برج آن ۳۱ متر است و اطراف آن دشتی تقریباً هموار قرار دارد. حدود سکوهه از شمال غربی به قلعه سام، از شمال شرقی به دشتهایی نیم دایره‌ای و از جنوب به روستای دل آسا و از غرب به زمین‌های روستای لوتک محدود می‌شود.

وجه تسمیه سکوهه

سکوهه در لهجه محلی «سکوا» (Sakva) تلفظ می‌شود و در وجه تسمیه و تلفظ آن اقوال مختلفی است. برخی بر این عقیده‌اند که سکوا مأخوذ از واژه سکایی یا سکاهاست و بعضی نیز معتقدند که سکوهه زمانی در مسیر رودخانه هیرمند و یا بخشی از دامنه دریاچه هامون بوده است که به دلیل تغییر مسیر رودخانه و یا فروکش کردن آب دریاچه هامون به تدریج خشک شده و این سه تپه به صورت سه جزیره نمایان شده و از این جهت به سکوهه معروف شده و به لهجه بومی «سکوا» تلفظ شده و سپس این نام بر روی بنا و آبادی و کرسی نشین دوره‌هایی از تاریخ سیستان تا به امروز ماندگار مانده است. هانتینگتون (۱۹۰۳-۱۹۰۴ م) که خود این منطقه را از نزدیک مورد مشاهده و مطالعه قرار داده بر این نظر است که «آب تا همین اواخر روی آن قرار می‌گرفته است. کرزن نیز می‌نویسد: «وجه تسمیه‌اش این است که سه تپه آن را احاطه نمود و قسمتی از شهر بر این تپه‌ها بنا شده.^۱ افسانه‌هایی نیز در وجه تسمیه سکوهه در ادبیات عامیانه وجود دارد که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد.

پیشینه تاریخی قلعه سکوهه

در گذشته قلعه‌ها، دژها و یا ارگ‌ها با جنبه‌های امنیتی، مکان‌هایی با حصارهای بلند و معماری محکم بود که در حکم پادگان و محل نظامی شهر محسوب می‌شد و با توجه به حساسیت محل و امنیت شهر معمولاً بر روی تپه‌ها و مکان‌های بلند و صعب‌العبور یک منطقه و یا در مرکزیت شهر ساخته می‌شد و محل کار و سکونت حاکم نیز در آنجا قرار داشت تا هنگام حمله دشمن به راحتی

تسخیر نشود و امکان به خطر افتادن یا قتل و اسارت حاکم یا پادشاه نسبت به سایر افراد نیز کمتر باشد.

سرزمین سیستان بنا به دارا بودن ویژگی‌های خاص جغرافیایی و موقعیتی در طول تاریخ پیوسته مورد هجوم از جانب گروه‌های مختلف جمعیتی بوده است. حکمرانان و ساکنین جلگه‌ی هموار سیستان برای مصون ماندن از حملات دشمن در دوره‌های مختلف تاریخ اقدام به ساخت قلعه‌ای با حصارهای بلند و محکم در نقاط مختلف با ویژگی‌هایی خاص می‌نمودند. آثار باقیمانده از قلعه متعدد، از جمله در کوه خواجه از دوره اشکانی و ساسانی، و نیز قلعه سام و سایر قلعه‌ای که در ادوار گذشته ساخته شده‌اند، می‌تواند دلیل تایید این موضوع باشد.

لازم به ذکر است در کتاب جغرافیای تاریخی سیستان نام بیش از ۶۰ قلعه در سیستان ذکر شده که امروزه فقط ۲۴ قلعه‌ای که در سیستان ایران قرار دارد را مرکز میراث فرهنگی ثبت کرده است.

قلعه سکوه نیز یکی از قلعه معروف و بلندترین و «قوی‌ترین و مهم‌ترین قلعه» سیستان در زمان قاجاریه است.^۲ چنانکه فریه نوشته «قلعه حدود ۱۲۰۰ خانور دارد و هر خانوار قادر به دادن دو مرد جنگی است. من سکوه را پایتخت سیستان فعلی خواندم».^۳ البته بخشی از این قلعه (ارگ جنوبی) در دوران افشاریه و زندیه و بخشی در دوره قاجار ساخته شد. این قلعه تا اواخر دوره قاجاریه معمور و آباد بود. برخی منابع از این قلعه به عنوان آخرین کرسی نشین سیستان یاد کرده‌اند که بنای آن توسط بزرگان خاندان سرابندی ذکر شده است.

شایان ذکر است در دوره صفویه به هنگام حمله ازبکان به خراسان و پیشروی آنان به سوی سیستان سکوه مدتی پایتخت ملوک سیستان گردید. اما خبری، از ساخت قلعه در آنجا در این دوره موجود نیست.^۴ برخی هم قدمت سکوه را به عهد صفاریان نسبت داده‌اند و سکوه را همان زرنج می‌دانند. البته این موضوع با تغییر مداوم هیرمند قابل تامل است؛ زیرا هیرمند و هامون از قدیم در حیات زیستی مردم سیستان عامل مهم تاثیرگذاری بوده است و این رودخانه بارها به علت بالا آمدن سطح زمین و در نتیجه جابجایی خاک توسط بادهای شدید سیستان تغییر مسیر داده و بعضاً نیز در طول زمان به مسیر سابق بازگشته است. در این جابجایی‌ها شهرها و آبادی‌هایی خراب و در مسیر جدید شهرها و بناهایی دوباره ساخته می‌شد. سکوه هم می‌توانسته چنین وضعی داشته باشد؛ ناگفته نماند که سردار علی خان هم وقتی که رودخانه مسیر قدیمی را ترک کرد و در

جهت شمال و چخانسور افتاد، مردم را جمع کرد و به کمک آنها کانالی حفر کرد که مسیر قدیمی در امتداد کانال بزرگ را به مسیر جدید در محل بند کهک وصل کرد که با احداث کانال جدید و قسمتی از مسیر قدیمی که در امتداد آن قرار داشت کانال بزرگی ایجاد شد.^۵

چنانکه در همین دوره معاصر با تغییر مسیر مجدد هیرمند و قدرت رو به افزایش خاندان سرابندی معمور و آباد گردید و مجدد با کاهش قدرت این خاندان و جایگزین شدن قدرت خاندان علم و انتقال مرکز سیستان به ناصراباد و تکرار تغییر مسیر آب و بستن سدهایی بر روی هیرمند، کاهش آب را در پی داشت. حاصل آن شد که وضعیت آباد گذشته را به مرور از دست داد. متأسفانه دانسته‌های جغرافیایی در خصوص تغییرات جغرافیایی ادوار گذشته کافی نیست و حلقه‌های گمشده زیادی در فرهنگ جغرافیایی تاریخی سیستان وجود دارد.

اما در خصوص منشاء طائفه سرابندی بسیاری از منابع بر این باورند که این خاندان بنا به دستور نادر شاه به سیستان مهاجرت نمودند؛ و به تدریج در بخش‌هایی از سیستان از جمله سکوهه ساکن شدند. اما نگارنده آنان را سیستانی‌هایی می‌داند که در یک فرایند مهاجرتی، مجدد به موطن خود بازگشته‌اند و در منطقه به نقش آفرینی پرداخته‌اند. بنابه اشارات متعدد احیاءالملوک و شجره‌الملوک به محلی در قسمت‌های جنوب سیستان به نام سرابان یا سربند و مردم سرابان و ملوک سرابان در دوره صفویه به نظر می‌رسد که این طایفه و یا گروه‌هایی از آنها در دوره صفویه در سیستان بوده‌اند و منسوب به این منطقه باشند و البته بنا به دلایلی چون حملات مغولان و تیمور و شاهرخ و ویرانی بندها و سدهای سیستان که عامل آبادانی سیستان بودند ویران شد که مهاجرت گروهی از آنها ممکن است؛ چنانکه در پی خرابی سه سد قوی سیستان در شجره‌الملوک آمده است:

ره آب چون بسته شد از دیار ز ماوای خود کرد هر کس فرار

و مجدد گروه‌هایی که مجبور به ترک دیار خویش شده بودند در دوره نادر عودت به این سرزمین یافته باشند.

اولین بنای قلعه سکوهه در اوضاع و احوال پریشانی که در دوره افشاریه و زندیه در منطقه به وجود آمد توسط میرکوچک خان سرابندی نهاده شد و پس از او اخلافش که قدرتشان رو به افزایش بود در آنجا ماندگار شدند. اما دوران طلایی و اوج حیات سیاسی و نظامی قلعه سکوهه دوره ناصرالدین شاه در زمان سردار علی خان است. زمانی که از مدت‌ها قبل تلاش‌های مذبوحانه-

ای جهت جداسازی بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری ایران آغاز گردیده بود. سرزمین‌هایی که سیستان هم بخشی از آن بوده و در تمام ادوار جلوگاه فشار سیاسی و میدان رقابت و نفوذ بیگانگان با انگیزه‌های مختلف بوده است، و این واقعیت بر پیچیدگی و حساسیت و اهمیت مرزهای شرقی ایران افزوده است. به همین جهت شرق ایران اهمیت و نقش چشمگیر و مؤثری در گذران تکامل مرزها تا به امروز داشته است. از دوره صفویه با توجه به ورود دول غربی به ویژه انگلیسی‌ها به آسیا و شرق؛ که تلاش‌هایی را جهت نفوذ تدریجی خود در هندوستان و ایران آغاز نمودند، مسأله و اهمیت مرزها به گونه‌ای دیگر طرح شد. در دوره قاجاریه برخورد منافع روس و انگلیس در افغانستان و هندوستان و سرزمین‌هایی که ایران در آنها منافی داشت به ویژه هرات و قندهار بر ابعاد مناقشات افزود. در این راستا ظهور ناپلئون و تحولات جدید اروپا و اهدافی که وی در دستیابی به هندوستان جهت شکست انگلیس در آسیا داشت مناطق شرق از جمله سیستان را نیز در گردونه سیاست‌های جهانی قرار داد و دستیابی بر سیستان هم در دستور کار قدرت‌ها قرار گرفت. در پی چنین تحرکات و شرایطی قدرت خاندان سرابندی نیز در سیستان رو به فزونی نهاد.

نقش و موقعیت سرابندی‌ها تا زمان روی کار آمدن نادر شاه افشار در منابع موجود چندان روشن نیست گرچه نگارنده‌ی احیاء الملوک اشارات متعددی به ملوک سرابندی و یا سربند در دوره صفویه دارد. پس از سقوط اصفهان توسط شورشگران قندهاری گروهی از طائفه سرابندی تحت عنوان نخعی‌ها در زمره سپاه ملک محمود سیستانی درآمد بودند و میر قنبر و پسرش میر کوچک از سران سرابندی در طغیان مردم سیستان متأثر از مالیات‌ها، علیه لشکرکشی نادرشاه افشار رهبری قیام را به عهده داشتند و بعد نیروهای جنگی این طایفه در خدمت و اطاعت ملوک کیانی سیستان تابع نادر شدند و در منازعات نقش‌آفرینی داشتند. میرقنبر خان سرابندی «کلانتر» سکوه در دوره نادر بود و در دوران آشفتگی‌های پس از نادر پسرش امیر کوچک خان سرابندی به علت ناامنی و اختلافات داخلی در دوره ملک سلیمان کیانی قسمت جنوبی قلعه سکوه را ساخت که بعدها به ارگ میر کوچک خان مشهور شد. پس از میر کوچک خان پسرانش محمود رضا خان و میرخان قدرت یافتند. میرخان سرابندی در پی وقایعی که در منطقه به وقوع پیوست و منجر به تضعیف قدرت خاندان حکومت‌گر سنتی سیستان یعنی کیانیان گردید دارای نام و نشانی شد و از قدرت زیادی برخوردار گردید، بطوری که در دوره فتحعلی شاه قاجار بر قسمت‌هایی از سیستان به طور مستقل حکومت می‌کرد.

پس از میرخان پسرش محمدرضا خان سربندی با مواصلت‌هایی که با طوایف نارویی و شهرکی و سنجرانی نمود توانمندتر و از موقعیت مستحکم‌تری برخوردار گردید به طوری که قدرتمندترین حاکم منطقه شد. این طوایف اتحادیه‌ای به ریاست سرابندی‌ها تشکیل دادند شهرکی‌ها علی‌رغم تعهدنامه‌ای که در سال ۱۲۱۷ق در وفاداری و صداقت به ملک کیانی بسته بودند. با سرابندی‌ها متحد شدند و در این زمان موفق شدند جلال‌الدین کیانی را که در موضع ضعف و بی‌توجهی به مسایل سیستان بود علی‌رغم حمایت کامران شاه حاکم هرات از سیستان بیرون کنند. از این پس سیستان صحنه درگیری امرای افغان و حاکمان محلی سیستان گردید. این واقعه مصادف با درگیری و محاصره هرات توسط محمد میرزا در لشکرکشی عباس میرزا به خراسان شد در این فرصت محمدرضا خان سربندی و هاشم خان شاهرخی و بلوچ‌ها متصرفات این خاندان حکومت‌گر سنتی را بین خود تقسیم کردند.^۶

در این زمان محمدرضا خان سربندی یکی از رؤسای اصلی و قوی‌ترین روسای سیستان محسوب می‌گردید.^۷ حکام هرات و قندهار هر دو در امور سیستان از این زمان به بعد هم دخالت داشتند. کامران میرزا برخلاف پیمان صلحی که با محمد میرزا (محمد شاه بعدی) مبنی بر پذیرش حاکمیت ایران بر هرات و پرداخت خراج سالانه به دولت ایران داشت. در پی فرار ملک جلال‌الدین کیانی به هرات با چهل هزار نیرو سیستان را مورد تهاجم قرار داد. در این نبردها طرفین به پیروزی نرسیدند و با انجام خون‌بندی متعهد شدند به خاک یکدیگر حمله نکنند.^۸ دختر محمدرضا خان سرابندی به عقد ازدواج پسر یار محمدخان وزیر کامران شاه درآمد و موقعیت محمدرضاخان بسیار تقویت شد.^۹ قلمروی وی ناحیه‌ای مثلثی شکل که از طرف شمال و غرب با دریاچه‌ی سیستان و از طرف شرق با رود هیرمند از خم آن در دهانه رود تراکو در جنوب تا محل انشعاب اولین کانال از رود خانه در شمال و در جنوب با جنوبی‌ترین نقطه‌ی دریاچه محدود می‌شد.^{۱۰} سیستان در این برهه از زمان موضوع مناقشه و نزاع بین خوانین و حکام منطقه شده بود؛ بخشی از سیستان را که بین قندهار و قلعه بست و رودبار واقع بود سردار قندهار جزو حوره قلمروی خود درآورده بود، قسمتی بین رودبار و علمدار مایه نزاع دائمی بین سردار قندهار و شبانان بلوچ شده بود و باقیمانده سیستان را دو رئیس بلوچ و یک رئیس افغان بین خود تقسیم کرده بودند و جنوب سیستان متعلق به محمدرضا خان و قسمت مرکزی (چخانسور) به علی خان سنجرانی و در شمال لاش و جوین قلمرو شاه پسندخان بود.^{۱۱}

در اوایل دوره قاجاریه تهدید انگلیس در هندوستان از جانب ناپلئون گرچه موجب حساسیت دوباره دولت مرکزی ایران نسبت به مرزهای شرقی شده بود اما به علت درگیری‌های دولت در مرزهای ارس عملاً توجه لازم به مسائل این منطقه نشد و این کم توجهی یکی از علل مهم این دخالت‌ها بود.

در سال ۱۲۵۴ق ملک جلال‌الدین کیانی برای بار دوم به هرات فرار کرد و از کامران میرزا تقاضای کمک کرد و این برخلاف قرارداد صلح بود. با پیمان‌شکنی کامران میرزا محمدرضا خان سرابندی با حمایت محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۴ق/ ۱۸۳۷م به هرات حمله نمود و قلعه غوریان را فتح نمود. اما تصرف خارک توسط انگلیسی‌ها، دولت ایران را مجبور به عقب‌نشینی کرد.^{۱۲} در حمله محمد شاه به هرات قوای سیستانی با فرماندهی محمدرضا خان سرابندی به صورت فعال و گسترده مشارکت داشتند. اما کامران میرزا که با تهاجم انگلیس به خارک نجات یافت توسط وزیرش یارمحمد خان کشته شد (۱۲۵۶ق).

از آن پس محمدرضا خان از جانب دولت ایران به حکومت سیستان تعیین گردید. او که در این زمان دارای قدرت زیادی بود از طرف دولت ایران مأموریت به اعزام نیروی کمکی به کهن دل خان (۱۲۵۷هـ/ ۱۸۴۰م) جهت باز پس‌گیری حکومت قندهار یافت. محمدرضا خان پسرش لطفعلی خان را با ۳۰۰ نفر نیرو به کمک کهن دل خان فرستاد. کهن دل خان پس از تصرف قندهار حفاظت قلعه ارگ را به لطفعلی خان به نشان لیاقت سپرد.^{۱۳} محمد شاه نیز به پاس خدمت این پدر و پسر خنجر و کارد مرصع و امتیازات دیگر بخشید. پس از فوت محمد شاه (۱۲۶۴ق/ ۱۸۴۸م) و در دوره صدارت ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۵ق طی فرمانی حکومت محمدرضا خان [دوم] را در سیستان و بلوچستان رسمیت بخشید و دستور برقراری امنیت و آبادی قنوات و عمران منطقه را به وی داد.^{۱۴} آدمیت نیز با استناد به این فرمان که مراتب بندگی و چاکری وی از گذشته تایید شده اشاره دارد.^{۱۵}

اما مدتی پس از فوت محمدرضا خان در بین خاندان سرابندی بر سر جانشینی اختلاف افتاد. محمدرضا خان سرابندی برخلاف آداب و رسوم معمول با سلب امتیاز برادرش علی خان پسر ارشدش لطفعلی خان را به جانشینی منصوب کرد. این کار موجب واکنش علی خان شد.

سرانجام بعد از چند سال درگیری و اختلاف با یاری خواستن از کهن دل خان حاکم قندهار و سپاهی که وی به سوی سکوهه روانه کرد قلعه سکوهه علیرغم دفاع شجاعانه سرابندی‌ها به تصرف قشون مهاجم درآمد و لطفعلی خان اسیر و تسلیم عمویش علی خان شد. به دستور علی خان چشمان او را از حدقه درآوردند».^{۱۶}

سردار کهن دل خان نیز در مسایل شرق نقش آفرینی داشت. او بیشتر در مطابعت از ایران بود، شمشیر مرصع و خلعت از دولت ایران گرفت و هدایا و پیشکش‌ها برای محمد شاه می‌فرستاده و مراتب اطاعت را اعلام نموده بود. در لشکرکشی دوم محمد شاه نیز (۱۲۵۴ هـ.ق / ۱۸۳۸ م) پسرش محمد عمر خان را به همراه برخی از خوانین افغان از در اطاعت به تهران فرستاد و پیش از این هنگام نزدیک شدن نیروهای انگلیسی به قندهار خودش همراه دوتن از برادرانش نزد محمد شاه آمده بود و بلوک هرات و مروز که در حوزه بلوکات فارس و کرمان بود به تیول و سیورغال به وی داده شد. دو سال بعد با حمله و دستیابی انگلیس بر کابل و افغانستان امرای افغانستان متحد شدند و حاکم منصوب انگلیس را برکنار کردند. در چنین شرایطی کهن دل خان به قندهار و کابل بازگشت و بار دیگر دم از استقلال زد. این در حالی بود که از طرف دولت ایران مقرر شده بود که هر یک از حکام منطقه شرقی از مقام و مکان خود تجاوز نکند و به حکام همجوارش تعدی نکند تا موجب برقراری نظم و امنیت راه‌ها و رونق تجارت گردد».^{۱۷}

در هرات نیز در سال ۱۲۵۸ ق یار محمد خان کامران میرزا راکشت. در امور سیستان هرات و قندهار دخالت داشتند. در ۱۲۶۸ ق / ۱۸۵۱ م یار محمد خان نیز درگذشت».^{۱۸} محمد خان فرزند یار محمد خان داماد محمدرضا خان در هرات به قدرت رسید».^{۱۹} بدین ترتیب بین طبقه حاکم هرات و نیروی غالب سیستان پیوندی سببی و خویشاوندی ایجاد گردید. در این زمان اقدامی علیه سیستان صورت نگرفت.

شایان ذکر است که در دوره ناصرالدین شاه سیاست‌های امیرکبیر در مورد سرحدات شرقی موفقیت آمیز بود. مسئله افغانستان را علیرغم مواضع انگلیس داخلی قلمداد کرد و امرای ایالات را به پشتیبانی دولت ایران دلگرم می‌نمود و سعی در کاهش دامنه نزاع‌های قبیله‌ای که عموماً انگلیس به آن دامن می‌زد داشت. او عملاً یار محمد خان و صید محمد خان را به تبعیت از حکومت

خراسان واداشت. در این مقطع به نظر می‌رسد از نفوذ انگلیس در افغانستان کاسته شد و در عوض موقعیت ایران بهبود یافت. وی این سیاست را در سیستان و بلوچستان هم اعمال نمود.^{۲۰}

در سال ۱۲۶۹ق/ ۱۸۵۲م سردار علی خان به راهنمایی و حسب التکلیف امیر علم خان قایینی توسط کریم خان میرزای قاجار عریضه‌ای به نواب حسام‌السلطنه حکمران خراسان نوشت و استدعای علامت شیر و خورشید نمود^{۲۱} تا لشکر سواره ایران در سایه علم شیر و خورشید نشان دولت مرکزی به آنجا اعزام شوند.^{۲۲}

ایرانیان که هنوز امیدوار بودند بخشی از ولایات ازدست رفته را باز پس گیرند در خلال سال- های ۱۸۵۱-۱۸۵۳ / ۱۲۳۲-۱۲۳۰ش (۱۲۶۸-۱۲۷۰ق) بر آن شدند که هرات را باز پس گیرند.^{۲۳}

با فوت کهن دل خان (۱۲۷۲ق/ ۱۸۵۵) دوست محمد خان حاکم کابل با ترفندهایی بر قندهار دست یافت و برادران و فرزندان کهن دل خان که دو سال قبل با گرفتن منصب و القاب از دولت ایران از تهران رفته بودند به دربار ایران پناهنده شدند و تقاضای کمک جهت باز پس گرفتن حکومت موروثی خود نمودند و حتی میرعلم خان پسر رحمدل خان توانست شاه را قانع کند که تسخیر هرات در آن شرایط لازم و سهل است.^{۲۴} دوست محمدخان که پس از قندهار طمع تصرف هرات و سیستان کرد، سردار علی خان نیز عریضه به دولت ایران فرستاد که سیستان خاک دولت ابد مدت مورد تهاجم یکی از فرزندان دوست محمد خان قرار گرفته است.^{۲۵} البته علی خان پیش از این (۱۲۶۸هـق/ ۱۸۵۲) اظهار ملازمت به دولت ایران کرده بود و علم خاصه ایران را که توسط میرعلم خان قایینی و حسین خان جلیلود از خراسان به نمایندگی از جانب دولت ایران برده بودند، بر «قلعه سکوه که اعظم قلاع سیستان و مرکز حکومت او» بود نصب کرد و پسرش را همراه پسران دوست محمد خان و ابراهیم خان سیستانی به رسم «رهانت» به امیر علم خان سپرده بود^{۲۶} که به تهران برده شدند و مورد الطاف ملوکانه قرار گرفتند.^{۲۷}

سردار علی خان در محاصره هرات و آزادسازی شهرهای دیگر (۱۸۵۷م) هم نقش مهمی داشت او علاوه بر عملیات نظامی با نیروهای تحت امرش در تأمین آذوقه سپاهیان ایران از سیستان هم فعال بود. سپهر علاوه بر موارد مذکور اشاره دارد که او با چهار هزار لشکر در فتح «تجک» مشارکت داشت.

در زمان انعقاد قرارداد پاریس و بازگشت سپاه ایران از هرات ادعاهایی از جانب افغانستان نسبت به تعلق بخش‌هایی از سیستان به هرات و قندهار طرح می‌شد. در این زمان سردار علی خان سرابندی با احساس تهدید از جانب حاکمان هرات و قندهار و حاکم چُخان‌سور که سعی در قتل وی داشت با آمدن به تهران رسماً اعلام وفاداری به دولت ایران نمود و در آنجا رسماً به عنوان حاکم ایالت سیستان منصوب شد و لقب حسام‌السلطنه گرفت. وی با دختر بهرام میرزا عموی ناصرالدین شاه ازدواج کرد و علی رغم مخالفت دولت انگلیس با اعزام نیرو ایران به سیستان، سردار علی خان سرتیپ جعفر خان را با ۱۲۰ تن از افسران سواره، پیاده و توپخانه به سکوهه سیستان برد و محافظت از خاک ایران را به عهده گرفت و سکه به نام دولت ایران در سکوهه زد.^{۲۸} او با این اقدام میزان وفاداری سیستانی‌ها را نسبت به دولت مرکزی ایران به اثبات رساند و بار دیگر نقش آبا و اجدادی مردم این خطه ایران را آشکار ساخت. این واقعیتی انکارناپذیر است به قولی «تاریخ این ولایت با حلقه‌های محکمی به تاریخ ایران متصل است و سکنه‌ی آن بسیار مفتخر هستند که جزو اتباع کشور جمشید شاه، زال و پهلوان رستم باشند...»^{۲۹}

این اقدام باعث شد حکومت انگلیس که تلاش بر جدایی سیستان داشت با تحت فشار گذاشتن دولت ایران در صدد تجزیه سیستان بر آید، چرا که اگر سیستان همچنان به عنوان ایالتی بزرگ از ایران باقی می‌ماند امنیت هند را تهدید می‌نمود.

لذا دولت انگلیس که به موجب عهدنامه پاریس حکمیت بین طرفین را حق خود تعیین کرده بود هیئت داوری گلداسمید (۱۸۷۲م / ۱۲۵۱ش / ۱۲۸۹ق) را به سیستان فرستاد که هیرمند را سرحد قرار دادند و سیستان را تجزیه کرد. اعضای این هیئت دو روز در سکوهه ماندند زیرا مردم به حضور آنان معترض شدند؛ در ناصراباد مرکز جدید سیستان رفتند. آنان در تعقیب اجرای سیاست‌های خاص خود چنانکه در سال گذشته توانسته بودند در بلوچستان پرچم انگلیس را برافرازند در سیستان با اعتراض مردم موفق به این کار نشدند و در جاهایی که پرچم انگلیس بالا رفت پایین‌تر از پرچم ایران قرار می‌گرفت.^{۳۰} تاریخ قدیم و جدید اثبات می‌کند سیستان بخشی جداناپذیر از ایران بوده و عمل سردار علی خان اقدامی در جهت حفظ مرزهای شرقی ایران از دشمنان خارجی بود.

اما قبل از تجزیه رسمی سیستان سردار علی خان ظاهراً به سبب اختلاف فامیلی یا غرور و کم توجهی و رفتار حاکمانه‌اش توسط برادرزاده‌اش تاج محمد خان در ارگ فلک سر به قتل (۱۲۴۰ش / ۱۸۶۰م) رسید و تاج محمد خان خود قدرت را بدست گرفت.^{۳۱}

حکومت تاج محمد خان ابتدا مورد تأیید ناصرالدین شاه قرار گرفت و مفتخر به کسب لقب حسام‌الملک از شاه گردید و حدود ده سال در سیستان قدرت را در دست داشت اما هنگامی که ناصرالدین شاه به مشهد سفر کرد وی ظاهراً به عنوان دلجویی احضار شد. اما از مشهد با تعداد دیگری از سران سیستان به تهران احضار و زندانی شد.

به این ترتیب سیستان در حوزه حکومت خاندان علم واقع شد و مرکز اداری سیستان نیز از سکوه به روستایی بنام حسین آباد منتقل گردید و ناصرآباد یا نصیرآباد نامیده شد.^{۳۲} زمانی که کمسیون گلداسمید در سیستان بود تاج محمد خان هنوز در تهران نگه داشته می‌شد و برج فلک سرمحل استقرار فرماندار بود. تاج محمد خان هم پس از مدتی از زندان در تهران فرار کرد و به قندهار و کوپته رفت.^{۳۳}

از آن پس خاندان علم در سیستان به عنوان نماینده دولت قدرت گرفتند. انگلیس که موفق به دستیابی نظامی بر افغانستان نشده بود در یک پروسه تدریجی با تضعیف حکومت درانی‌ها و ایجاد حکومت‌های به ظاهر مستقل در قندهار و هرات زمینه‌های نفوذ و اختلاف بین حکام محلی را فراهم نمود.

به دنبال افزایش ادعاها و دست اندازی‌های افغانه با پشت گرمی انگلیس و جدایی بخش‌هایی از مناطق سیستان از دست سرداران محلی بود، که امیر قائنات علم خان سوم خزیمه از طرف دولت ایران فرماندهی کل نیروها سیستان را به عهده گرفت (۱۲۴۳ش / ۱۸۶۶م) به این ترتیب حکمرانی سیستان به وی منتقل شد. وی از شیوه سنتی مواصلت با حکام و سرداران محلی با نفوذ برای بسط و تحکیم و حفظ قدرت خود استفاده می‌کرد. در این زمان رئیس طایفه سرابندی، پردل خان پسر لطفعلی خان بود. با حاکمیت خاندان علم در سیستان قدرت و نفوذ و توفیق خاندان سرابندی کاهش یافت و افزایش قدرت دولت مرکزی افزایش قدرت خاندان علم را هم در منطقه در پی داشت. از آن پس سیستان صحنه رقابت خاندان علم با خاندان سرابندی و طوایف طرفدار و متحد ایشان گردید. سرابندی‌ها که دیگر قدرت سیاسی نداشتند، عملاً زیر نفوذ حکام جدید قرار

گرفتند؛ درعین حال از اعتبار و پایگاه نفوذ و قدرت اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی این خاندان برخوردار بودند. به همین دلیل در دوره‌های مختلف به نوعی طرف توجه خاندان علم قرار می‌گرفتند. سرپرسی سایکس می‌گوید که سیستان بعد از تقسیم به علت دور افتادگی دیگر مورد توجه دولت ایران نبود. مأموران انگلیسی و روسی به آنجا رهسپار شدند، تا این که جاده کویته و نوشکی و خراسان گشایش یافت و دولت انگلیس «ویدیر» را در ۱۸۹۷م به سیستان فرستاد. سایکس می‌گوید افتتاح این جاده هم یکی از نتایج تشکیل کمسیون سرحدی ایران و افغانستان بود. در ۱۸۹۸م یک نفر روسی به عنوان کنسول به سیستان آمد و مقارن همان تاریخ سایکس هم به افتتاح کنسولگری سیستان مأموریت یافت.^{۳۴} این موارد و اقدامات بعدی انگلیسی‌ها با توجه به ظهور آلمان و تحولات جدید در اروپا با روسیه توافقاتی در مورد ایران نمود که تا حدودی اهداف انگلیس را در این منطقه روشن می‌کند که چرا در یک فرایند پیچیده دخالت در مسائل شرق ایران و حذف خاندان‌های محلی تابع دولت ایران در منطقه سیستان را دنبال کرد و چون نتوانست تمام سیستان را جدا کند به جدایی بخش بزرگی از آن بسنده کرد. به این ترتیب با پیدایش زوال خاندان سرابندی سکوهه و قلعه سکوهه نیز اعتبار و موقعیت گذشته را به تدریج از دست می‌دهد.

خاندان سرابندی بعد از مدتی کاروانسرای که بر روی تپه سوم سکوهه بود را با الحاق ساختمان‌های جدیدی به آن محل سکونت خود قرار دادند و قلعه سکوهه هم مدتی محل استقرار فرماندار و تعدادی سرباز گردید. سایکس در ۱۸۹۸م که در سیستان بود در مورد قلعه سکوهه می‌گوید هنوز این قلعه ۵۰ سرباز دارد و به عنوان دژ معتبری برای جلوگیری از تهاجمات بلوچ مورد استفاده قرار می‌گیرد. کرزن هم (در ۱۸۷۲م / ۱۲۸۹ هـ.ق.) سکوهه و نصرت‌آباد را از شهرها عمده سیستان ایران قلمداد کرده و سکوهه را آبادی عمده سیستان قبل از تأسیس نصرت‌آباد در ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ هـ.ق معرفی کرده است. جی پی تیت که با هئیت تقسیم مرز به سیستان رفته بود عنوان کرده است که دیوار خارجی قلعه مرمت و تقریباً سالم بوده، اما قسمت‌ها داخلی و اتاق‌ها خراب و به اصطبل تبدیل شده بود. قلعه در اختیار «یک سلطان یا سوبادر» و چند سرباز از هنگ قاینات قرار گرفته بود و کدخدا بر فراز تپه سوم زندگی می‌کرد.^{۳۵} سکوهه به مرور با از دست دادن موقعیت سیاسی و نیز تغییراتی که در هیرمند اتفاق افتاد اعتبار گذشته را از دست داد و تبدیل به یک آبادی درحد روستا شد.

بنای قلعه سکوهه

موقعیت قلعه

قلعه سکوهه بعد از قلعه رستم از جمله بزرگ‌ترین قلعه‌های سیستان به شمار می‌رود. ارتفاع آن بین ۲۹ تا ۳۱ متر از سطح دریا می‌باشد قلعه به طور کلی از سه بنای مرتفع و به هم پیوسته و الحاق شده تشکیل شده که عبارتند از:

- ۱- قلعه یا ارگ جنوبی،
- ۲- ارگ شمالی یا برج فلک سر
- ۳- میدان که حد فاصل دو مجموعه فوق بوده است.

دور تا دور این مجموعه دارای حصارى بلند با «سى و دو ضلع» و بیست و سه برج بوده و به جهت نظامی برای جنگ با سواره نظام تفنگچی مناسب بود و در برابر توپ دوامی نداشته است. دارای سه دروازه بوده است که دو تا مخصوص اهل قلعه و یکی خاص اهل ارگ بود، به دروازه مشرق دروازه میان طاش گفته می‌شد. در اطراف قلعه شهر قرار داشت. دور شهر خندق بود. این خندق در جانب غربی تا همین سال‌های اخیر باقی بود. سکوهه زمانی مرکز حکومت سیستان و دارای جمعیت زیادی بود، که برخی مهاجر بودند. این قلعه ضرابخانه نیز داشت و سکه در آن ضرب می‌شد.

مساحت قلعه بر روی دو تپه ۳۷۰۰ متر مربع است. بنا در سه طبقه به مساحت ۲۷۴۵ متر مربع ساخته شده است. طبقه اول ۲۱۹۶ متر مربع، طبقه دوم ۳۵۲ متر و طبقه سوم ۱۹۶ متر می‌باشد. آثاری از یک طبقه زیرزمین در ارگ شمالی و جنوبی وجود دارد که در نتیجه تخریب‌ها دفن شده است. ارگ جنوبی و برج فلک سر «به وسیله معبر زیرزمینی» به یکدیگر مرتبط بودند.

ارگ جنوبی (قلعه کهنه): قسمت قدیمی‌تر و اولیه قلعه است که به آن ارگ «میر کوچک» هم گفته می‌شده که در دوره افشاریه و زندیه ساخته شده است. در سبک ساخت ارگ جنوبی سبک یزدی دیده می‌شود. در این قسمت یک حیاط مرکزیست که دور آن اتاق‌هایی با یک ایوان بلند و باریک در ضلع شمالی و متعلق به حاکم آن زمان واقع است. تعدادی از این اتاق‌ها مخروبه و سقف آنها ریخته است و تعدادی سالم است و در مجموع شکل کلی این فضاها و حیاط پا برجا مانده است. در این قسمت محوطه‌ای است که سطح آن از سطح ارگ جنوبی پائین‌تر و از میدان اصلی

که حد فاصل ارگ جنوبی و ارگ شمالی است بلندتر می‌باشد. این اختلاف سطح یک مهندسی هنرمندانه در معماری است تا حاکم دید و نظارت و تسلط و سیطره بر محیط اطراف داشته باشد. در داخل این محوطه آثاری از تعدادی اتاق و اصطبل‌های مخروطی‌ای مشاهده می‌شود که مشخص می‌کند این بخش مخصوص خدام و نگهداری اسب‌ها و انبار بوده است. احتمالاً مربوط به دوره‌هایی باید باشد که به عنوان پادگان نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در وسط این محوطه اتاقی مستقل است که با توجه به ارتفاع و اشراف آن بر محیط اطراف و نیز تزئینات داخلی آن، احتمالاً اتاق امور تشریفات حاکم بوده است. در دو زاویه جنوبی (غربی و شرقی) این مجموعه دو برج نگهبانی دیده می‌شود. برج جنوب شرقی در دو طبقه که طبقه‌ی فوقانی فاقد پوشش (سقف) است.

معماری ارگ جنوبی نسبت به ضلع شمالی و مرکزی از قدمت بیشتری برخوردار است و معماری آن در دو طبقه در فضای مربع شکل اجرا شده است. سردر ورودی این مجموعه در ضلع شمالی رو به میدان مرکزی قرار دارد. دارای طاق جناغی بلندی است که در پشت آن دهلیزی واقع است و در دو طرف دهلیز سکوهایی از خشت ساخته شده است و پوشش آن از نوع طاق کلبه‌ای است. قسمت دیگر ایوان است که کم عرض و طویل است و قسمت پائین دیوارهای ایوان (زیر سقف ایوان) را ورودی‌هایی به اتاق‌های مجاور، طاقچه‌های مکعبی و یک راه پله‌ای که به پشت بام راه دارد تشکیل می‌دهد. در این مجموعه طاقچه‌هایی با قوس جناغی و پنجره‌ای در ضلع شمالی مشرف به میدان مرکزی دیده می‌شود. اتاق‌ها دارای هواکش‌هایی هستند که با توجه به جهت بادهای ۱۲۰ روزه سیستان ساخته شده و در تابستان‌ها هوای خنک را به داخل اتاق‌ها هدایت می‌کند. قسمت‌هایی از اتاق‌های زیرزمینی موجود است که احتمالاً یکی از کاربری‌هایش استفاده از هوای خنک آن در تابستان‌ها بوده است. داخل اتاق‌ها با شیوه بسیار جالب گچ‌بری شده و دارای تزئینات و طاق نماهایی می‌باشد. اتاق‌هایی که به ایوان راه دارد دارای طاقچه‌ها و شومینه‌های گچ‌بری و شمشه‌کاری زیبایی است. این قسمت احتمالاً بخش حاکم‌نشین بوده است. در این قسمت آثاری از یک چاه دیده می‌شود که امروزه تخریب و پر شده است اما به نقل شاهدان عینی در گذشته عمق زیادی داشته است.

ارگ شمالی (برج فلک سر یا ملک سار): این بنا را در دوره قاجاریه (در زمان ناصرالدین شاه) سردار علیخان برای همسرش دختر بهرام میرزا ساخت. او معمارانی را از تهران با خود آورد و

معماران و بنایان بومی را نیز در ساخت آن بکار گرفت. این بنا وسعت کمتری نسبت به ارگ جنوبی دارد و نمای بیرونی آن چند ضلعی است.

ذوالفقار کرمانی که از طرف ناصرالدین شاه جهت تهیه نقشه همراه هیئت تعیین مرز به سیستان رفته بود در مورد عمارت فلک سر نوشته که شامل «بیرونی و اندرونی و یک باب حمام است که سردار علیخان در بالای یکی از آن سه تپه سکوه و در میان ارگ است در نقطه مرتفع آن تپه عریشه ساخته که عریشه ملک سار (فلک سر) می‌گویند».

حیاط مرکزی با شیب تندی به طرف بالا به ورودی برج فلک سر در شمالی‌ترین قسمت قلعه اتصال می‌یابد. این برج ۳۱ متر از سطح منطقه ارتفاع دارد فاصله آن از حیاط مرکزی نسبت به ارگ جنوبی بیشتر است و به صورت تک واحدی کم وسعت و فاقد حیاط داخلی است. نمای بیرونی آن چند ضلعی و داخل آن طرح صلیبی دارد و با استفاده از سبک دوره صفویه گنبد آن دو پوشه و زیر سقف فضای داخلی گنبد، سطح گنبد و طاق‌ها، کاربردی‌های زیبا با پوشش از نوع عرقچین (کلر بندی طرح شمشه) شده است. مصالح از اندود گچ و خاک است. سقف با کاربردی- هایش به روزنه‌ای هشت ضلعی ختم می‌شود که کاربری تهویه هوا و انتقال نور به اتاق را داشته و ارتفاع آن در استحکام سقف مؤثر بوده است. راه پله‌ای مارپیچ مانند این قسمت را به پشت بام ارتباط می‌دهد کار بندی بکار گرفته شده در راه پله از نوع سقف با همان پوشش و نیز طاق نماهای جناغی است. ساخت و فرم ارگ شمالی آن را به صورت تک واحدی درآورده است. در طبقه فوقانی برج اتاقی مکعبی شکل است که با توجه به اشراف آن به منطقه برای دیده بانی و نیز با برافروختن آتش در شب نشانه و راهنما بوده و احتمالاً مکان مناسبی برای استراحت حاکم در ساعاتی از روز بوده است. این قسمت تا اواخر دوره قاجاریه مسکونی بوده است و پس از آن غیرمسکون و متروک می‌گردد و قسمت‌های مختلف آن از جمله: حصار و مجموعه فازه‌های معماری داخلی، قسمتی از سر در ورودی و قسمت میانی حصار غربی و اتاق‌های طبقه دوم بخش جنوبی و قلعه کهنه (قسمت شمال غربی آن) آسیب می‌بیند. پس از کشته شدن سردار علی خان در و پنجره آنچه داشت بردند.

میدان مرکزی: میدان نسبتاً بزرگی است که ما بین ارگ شمالی و ارگ جنوبی واقع است و آن دو را به هم اتصال می‌داد و حیاطی برای هر دو محسوب می‌شد. بخش بیشتر آن حیاط ارگ

شمالی را تشکیل می‌داد و بخش کمتری حیاط ارگ جنوبی بوده است. در حیاط بزرگتر اتاق‌ها در اطراف ساخته شده و درب آنها مستقیماً به حیاط باز می‌شده است. این قسمت در دوره قاجاریه ساخته شد و معماری قاجاریه تحت تأثیر سبک معماری اروپایی تغییراتی نسبت به گذشته یافت در سبک معماری ارگ شمالی این تغییر و اختلاط و ترکیب با معماری سنتی ایرانی و بومی قابل مشاهده است و با سبک معماری ارگ جنوبی که در دوره افشاریه ساخته شده تفاوت دارد. در بنای حیاط شمالی دیگر تقسیمات بیرونی و اندرونی مانند اتاق‌های حیاط ارگ جنوبی دیده نمی‌شود و برخلاف حیاط جنوبی درب اتاق‌ها مستقیماً به حیاط باز می‌شد. تعدادی از فضاهای اطراف میدان مرکزی (حیاط بزرگ‌تر) بنا به شرایط جغرافیایی و تحولات سیاسی منطقه، مخروب شده‌اند اما بعضی پا برجا مانده است.

در قسمت درب شرقی یک راهروی سرپوشیده (مرد گرد) است که از دو طرف به میدان منتهی و دو ارگ شمالی و جنوبی را به خارج قلعه مرتبط می‌کند. این راهرو در سه طبقه و در جهت شمالی - جنوبی ساخته شده بود، راهروی طبقه اول مستقیماً به درب ورودی متصل است حدود ۱۶ تا ۲۰ متر طول و ۱/۵ متر عرض و بین ۴ تا ۶ متر ارتفاع داشته و به دو طرف شمالی و جنوبی به میدان متصل است. از سمت شمال افراد داخل قلعه تردد می‌کردند. از قسمت جنوبی به یک اتاق هشت ضلعی به نام هشتی می‌رسد که با اتصال آن به اتاق‌های کناری نشان محل ورود حیوانات به اصطبل بوده است. در این هشتی شمشه‌کاری و تزئینات جالب توجه دارد. راهروی پائین دارای گچ‌کاری و نماکاری با طاق‌های تونلی است. در طبقه دوم یک راهروی سرپوشیده دیگریست که با دیوارهای قلعه هم سطح بوده و روزنه‌هایی در دیوار آن تعبیه شده که جهت نگهبانی و تیراندازی و دفاع بوده است. راهرو طبقه سوم طراز دیوار قلعه و برای نگهبانی و دفاع بود. ورودی قلعه کوچک بود، تنها یک سرباز می‌توانست وارد شود و حمله دسته جمعی به داخل ممکن نبود راهرو نیز این ویژگی را داشت به همین جهات به راحتی فتح قلعه امکان پذیر نبود.

ویژگی‌های معماری قلعه از جهت مصالح ساخت

مصالح مورد مصرف، از ساروج کاه و گل برای پشت بام‌ها و سطوح جانبی و سطح دیوارها و بین خشت‌ها به کار رفته است. خشت بیشترین کاربرد را برای ساخت بنا داشته است گرچه در ارگ فلک سر در بعضی جاها از آجر معمولی هم استفاده شده است خشت بنا به دلایلی در منطقه

کاربری زیادی داشت از جمله این‌که: به علت گرما و سرمای شدید کویری در تابستان‌ها و زمستان‌ها بهترین عایق می‌باشد، فراوانی و قابل دسترس بودن مصالح تهیه خشت، مقاومت مناسب خشت در مقابل عوامل طبیعی به خصوص زلزله به دلیل جذب کامل رطوبت محیط و استحکام ناشی از آن بیشترین کاربرد را داشته است. مطلب دیگر قابل ذکر در سیستم ساخت سقف‌های گنبدی با خشت است که با دیوارهای پهن یک حالت استاتیکی به وجود می‌آورد؛ در این طرح بار سقف روی دیوارها به طور مساوی توزیع می‌شود و با توجه به مصالح خشت و خاک حالت یکپارچگی ایجاد می‌شود که در نتیجه آن سقف حالت بی‌باری و سبکی می‌گیرد. از ملاط- های گچ و خاک جهت پوشش داخلی (اندود کاری‌ها) و تزئینات گچ‌کاری و ملاط خاک رس و گچ و ریگ و ماسه‌های بادی برای نماسازی و سفت کاری بین خشت‌ها استفاده شده است. با توجه به وفور ماسه بادی در این منطقه و وجود رگه‌های سفید گچ در برخی توده‌های آن، گچ را از همین رگه‌ها گرفته و برای ملاط به کار می‌گرفتند. با توجه به جدیدتر بودن برج فلک سر، از مصالحی چون ملات گچ و خاک و آجر و سیمان جهت نماسازی با سبک جدیدی از معماری به چشم می‌خورد. در عین حال، بین اصول و معماری و مصالح قدیم و جدید ترکیبی جدا نشدنی و تلفیقی دیده می‌شود. از مصالح دیگر به کار گرفته شده در بناهای قلعه لیف خرما، چوب، نی و فضولات حیوانی است که به عنوان پوشش سقف در بعضی قسمت‌ها جنوبی قلعه استفاده شده است و روی آن را با کاه‌گل پوشش داده‌اند. از این مصالح بیشتر برای اتاق‌های بیش از یک طبقه به دلیل سبکی آن استفاده می‌شد.

معماران و مهندسين: قسمت قدیمی قلعه توسط معماران بومی ساخته شده است و برج فلک سر توسط معماران تهرانی و بومی و چخانسور که امروزه در کشور افغانستان قرار دارد ساخته شده است که متأسفانه هیچ گونه اطلاعی از آنان موجود نیست. کتیبه‌هایی هم در گذشته بنا به نقل شاهدان عینی وجود داشت که امروزه اطلاعی از آنها نیست. حصارى دور شهر نیز با چند دروازه وجود داشته است که دو دروازه اصلی آن دروازه بالا (شمالی) و دروازه شیب (جنوبی) نام داشت. امروزه گرچه اثری از این دروازه‌ها باقی نیست اما مسیرهای ورودی به سکوه از شمال و جنوب، در اذهان مردم به همان نام‌های قدیمی باقی مانده است. دروازه شمالی مهم‌ترین دروازه محسوب می‌شد که از طریق جاده خاکی به بخش شمالی سیستم مرتبط می‌شد و دروازه جنوبی به باغات میوه و اراضی کشاورزی و مزارع مرتبط می‌شد.

درب ورودی به گونه‌ای طراحی شده که نمادی از عظمت و اقتدار بنا باشد. در پیش آمدگی ابتدای قلعه، دو ستون کنار درب و تزئینات سردر و قوس بالای در که شباهتی به ۵ و ۷ دارد وجود داشتند و ارتفاع بلند و سوراخ‌های مشبک بالای سردر و ستون‌ها برای تیراندازی و مقاصد نظامی و دفاعی احداث شده بود که البته بر زیبایی و عظمت سردر افزوده است. در دو طرف درب دو سکوی خشتی برای نشستن بوده است.

برج‌ها

در وسط قسمت غربی حصار قلعه یک ورودی قرار دارد که در دو طرف آن دو برج نگهبانی قرار دارد و هر یک در دو طبقه به شکل مستطیل ساخته شده‌اند. این ورودی به ایوانی طویل و کم عرض به موازات حصار با طاق‌های گهواره‌ای کلید مضاعف متصل است. ورودی از طریق این راهرو به حیاط مرکزی قلعه راه می‌یابد.

برج فلک سر به صورت هشت ضلعی و در ارگ شمالی قلعه قرار گرفته است. دو برج دیگر در جنوب غربی و جنوب شرقی ضلع جنوبی قلعه واقع است. دو برج مکعب شکل در دو سمت ورودی شرقی واقع است که این برج‌ها جهت حفاظت از قلعه ساخته شده‌اند.

کاروانسرا

در حدود ۱۵۰ یارد فاصله از تپه دوم، تپه سوم قرار دارد که نسبت به آن دو تپه کوتاه‌تر است و در گذشته بر روی آن یک کاروانسرای گلی واقع بوده است که با توجه به آثار باقی مانده از سمت شرق به بازار متصل می‌شد. بعدها این کاروانسرا در دوره سردار علی خان پردلی به عنوان کاخ مسکونی مورد استفاده قرار گرفت و ساختمان‌های دیگری به آن جهت اسکان دو همسرش اضافه شد و پس از او در دوره فرزندش سردار ابراهیم خان نماینده چند دوره مجلس در زمان محمدرضا شاه پهلوی در سیستان، این مجموعه محل سکونت این خاندان بود. اما در دوره انقلاب از سردار ابراهیم خان پردلی گرفته شده است و امروزه در بخشی از آن مردم محلی زندگی می‌کنند. فعالیت‌های تجاری نیز به نظر می‌رسد با توجه به موقعیت منطقه جریان داشته است بیت که در محلی در مسیر راه کاروان‌ها نزدیک به سکوه برای استراحت چادر زده بوده اطلاع از عبور سی بار شتر چای و شکر که در حال بزگشت از بندرعباس بودند داده است.

بازار سکوه راسته‌های مختلف شغلی داشت صنف آهنگران، زرگران، خیاطان، قصابان، قفل-سازان، و نجاران درخیابانی که در قسمت شمال شرق قلعه جهت غربی شرقی داشت واقع بودند. تجارت خارجی با هندوستان و هرات برقرار بود و انواع پارچه‌های هندی از جمله گلابتون و نیز ادویه‌جات از هند توسط تجار وارد می‌شد و اقلامی چون گندم، جو و غلات از آن منطقه صادر می‌شد. کوچه‌هایی در سکوه وجود دارند که حتی تا به امروز نام خود را به نام رسته‌های شغلی که در آن‌ها رایج بوده حفظ کرده‌اند مثل کوچه خیاطها، زرگران، حاجیان (متمکنین) و سادات (روحانیان) همین عناوین نام خانوادگی برخی از مردمی است که در سکوه زندگی می‌نمودند.

اماکن مذهبی (مسجد، حسینیه)

مسجدی بنا به نقل شاهدان عینی در قسمت جنوب قلعه وجود داشته است که قدمت آن به دوره صفویه می‌رسیده است. این مسجد دارای یک شبستان بود. علاوه بر کاربرد این شبستان در ایام عزاداری، این مکان محل استراحت مسافران و بازرگانان به ویژه در ایام تابستان نیز بوده است. این مسجد در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ شمسی تخریب گردید و بنای دیگری برای مسجد ساخته شد. همچنین شواهدی دال بر وجود حسینیه‌ای قدیمی در سکوه وجود دارد که امروزه بخش‌هایی از بنای قدیمی آن هنوز پا بر جاست و در زمان‌های بعدی این بنا توسعه یافته تا به بنای امروزی حسینیه سکوه بدل گشته است.

مذهب

در دوره مورد بحث قرائن و شواهد حاکی از آن است که اکثریت مردم سیستان شیعه بوده‌اند. پای‌بندی مردم این منطقه به مذهب تشیع به گذشته‌ای دورتر از دوره صفویه می‌رسد، در سکوه نیز سردار علی خان برای مدتی در اوایل حکومتش به دلیل کمکی که سردار کهن خان به وی کرده بود شیعه بودن خود را مخفی می‌داشت اما پس از مرگ سردار کهن خان این واقعیت مذهبی را آشکار نمود. خانیکوف در برخورد مردم سیستان می‌نویسد: «... به علت حضور اسکورت افغانی و سنی‌مان از ما به سردی استقبال کردند. اما وقتی فهمیدند تمام خدمتکاران ما شیعه هستند، رفتاری دوستانه در پیش گرفتند».^{۳۶}

گرچه سه کوه اعتبار خود را از دست خاندان سرابندی در دوره‌های بعد در حوادث و وقایع نقش فعال داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

شرایط جغرافیای طبیعی و وضعیت جلگه‌ی نسبتاً هموار و موقعیت مرزی سیستان از عواملی است که این سرزمین را از قدیم‌الایام در معرض تهاجمات مکرر داخلی و خارجی قرار داده بود. حکمرانان و ساکنین سیستان برای مصون ماندن از حملات دشمن در دوره‌های مختلف اقدام به ساخت قلعه بزرگ با حصارهای بلند و معماری محکم با بکارگیری مصالح و هنر بومی و ویژگی‌های خاص می‌نمودند یکی از این قلعه که با توجه به چنین ضرورت‌هایی ساخته شده قلعه سکوهه است. این قلعه با اهداف امنیتی و دفاعی در دوره‌های افشاریه و زندیه و قاجاریه ساخته شده است.

این قلعه که قدمت بیشتری دارد نمادی از هنر و معماری سنتی و بومی ایرانی-اسلامی دوره صفویه و بخش جدیدتر که مربوط به زمان قاجاریه است تلفیقی از هنر و معماری سنتی دوره صفویه و دوره قاجاریه و بومی منطقه است. تاریخ شکل‌گیری این قلعه بیانگر اوضاع سیاسی-اجتماعی منطقه است و تاریخ سیاسی آن نشانگر نقش حاکمان این قلعه در انسجام سیاسی و بازیابی هویت ملی و ایرانی به ویژه در زمان ناصرالدین شاه پس از یک دوره از هم گسیختگی سیاسی است.

سکوهه از قوی‌ترین و مهم‌ترین قلعه سیستان با بیش از ۱۲۰۰ خانوار ساکن آن در عصر قاجار محسوب می‌شود. البته برخی منابع از این قلعه به عنوان آخرین کرسی‌نشین سیستان یاد کرده‌اند. در دوره صفویه به هنگام حمله ازبکان به خراسان و پیشروی آنان به سوی سیستان سکوهه مدتی پایتخت ملوک سیستان گردید. اولین بنای قلعه سکوهه در اوضاع واحوال پریشانی که در دوره افشاریه و زندیه در منطقه به وجود آمد توسط میر کوچک خان سرابندی نهاده شد اما دوران طلایی و اوج حیات سیاسی و نظامی قلعه سکوهه دوره ناصرالدین شاه در زمان سردار علی خان است. در دوره قاجاریه برخورد منافع روس و انگلیس در افغانستان و هندوستان و ظهور ناپلئون و تحولات جدید اروپا و اهدافی که وی در دستیابی به هندوستان جهت شکست انگلیس در آسیا داشت مناطق شرق از جمله سیستان را نیز در گردونه سیاست‌های جهانی قرار داد و دستیابی بر سیستان هم در دستور کار قدرت‌ها قرار گرفت. بر همین اساس و با استناد به نوشته‌های مورخان و سیاحان ایرانی و خارجی اهمیت سوق‌الجیشی قلعه سکوهه نقش بارزی در سیاست‌های دفاعی و مقاومت در برابر تعدیات شرق و غرب داشت.

یادداشت‌ها:

- ۱- کرزن، ج. ناتائیل، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: بنگاه نشر کتاب، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۲- همان، ص ۳۱۴.
- ۳- احمدی، ح، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه)، تهران: مؤلف، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲.
- ۴- همان، ص ۵۴۸.
- ۵- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۳۱۵.
- ۶- محمود، م. روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، نسخه چاپ چهارم، ۱۳۴۴، جلد سوم، ص ۹۹۴.
- ۷- احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه)، ص ۵۲.
- ۸- افشار سیستانی، ا، عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان، تهران: موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، ۱۳۷۰، ص ۳۱۵.
- ۹- تیت، ج، سیستان، ترجمه غ. ر. الذاکرین، مشهد: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۷۷؛ و همچنین، سپهر، مهدیقلی خان، ناسخ التواریخ، تدوین ج کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۷۶۷.
- ۱۰- احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه)، ص ۱۰۰.
- ۱۱- همان، ص ۱۱۰.
- ۱۲- سپهر، ناسخ التواریخ، ص ۷۶۷.
- ۱۳- همان، ص ۷۶۹.
- ۱۴- ر.ک به تصویر متن سند به سال ۱۲۶۵هـ.ق، روزنامه زاهدان، دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۸۱، سال سوم، شماره ۱۰۶، ص ۶۳.
- ۱۵- آدمیت، ف، امیرکبیر و ایران، نسخه چاپ هفتم. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۲۴۹.
- ۱۶- خانیکوف، ن. و، سفرنامه خانیکوف، ترجمه ایغمایی و ایگنانه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۱۷۷؛ سیستانی، م. ا، سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، کابل: مرکز علوم اجتماعی آکادمی جمهوری افغانستان، ۱۳۶۹، ص ۴.
- ۱۷- هدایت، ر، روضه الصفای ناصری، چاپ اول، تدوین ج کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، جلد دهم (شماره ۱۵)، صص ۸۲۶۰-۸۷۵۸.
- ۱۸- اتحادیه، م، انفصال هرات، تهران: سیامک، ۱۳۸۰، ص ۲۳؛ انگلیش، ب، جنگ ایران و انگلیس (جدایی هرات)، ترجمه م اتحادیه و س. پیرا، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳.
- ۱۹- اتحادیه، انفصال هرات، ص ۱۲۹.
- ۲۰- همان، ص ۲۷.
- ۲۱- ریاضی هروی، م، عین الوقایع، تدوین م فکرت، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

- ۲۲- هدایت، روضه الصفای ناصری، ص ۱۹۵.
- ۲۳- مابریلی، ج، عملیات در ایران: جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹، ترجمه ک بیات، تهران: رسا، ۱۳۶۹، ص ۵۶.
- ۲۴- اتحادیه، انفصال هرات، ص ۳۴.
- ۲۵- هدایت، روضه الصفای ناصری، ص ۸۷۶۰.
- ۲۶- خورجی، م ج، حقایق الاخبار، آرشیو نسخه خطی (نسخه چاپ دوم)، تدوین ح خ جم، تهران: نشر نی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۹؛ ریاضی هروی، عین الوقایع، ص ۸۶۵۰.
- ۲۷- ریاضی هروی، عین الوقایع، ص ۶۶؛ خورموجی، حقایق الاخبار، ص ۳۶۹.
- ۲۸- سایکس، سرپرسی، سفرنامه ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: لوحه، ۱۳۶۳، ص ۳۷۵؛ مجتهدزاده، پیروز، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، تدوین ح ملک محمدی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۳۶۹؛ پولاک، ی، ایران و ایرانیان، ترجمه ک جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۳۷۵؛ گرگر، س، شرح سفری به ولایت خراسان و شمال غربی افغانستان، ترجمه ا توکلی طبسی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵.
- ۲۹- احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه)، ص ۱۱۰.
- ۳۰- همان، ص ۱۴۲۱۶؛ خانیکوف، سفرنامه خانیکوف، ص ۱۷۶.
- ۳۱- مجتهدزاده، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ص ۳۶۹؛ خانیکوف، سفرنامه خانیکوف، ص ۱۷۶.
- ۳۲- احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه)، ص ۱۴۰.
- ۳۳- سایکس، سفرنامه ده هزار میل در ایران، ص ۳۷۵.
- ۳۴- همان، ص ۳۷۵ و ۳۸۰.
- ۳۵- همان، ص ۳۸۳؛ کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۳۲.
- ۳۶- خانیکوف، سفرنامه خانیکوف، ص ۲۵.